

نشریه علمی- پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، سال سوم، شماره پنجم، پاییز- زمستان ۹۱، صفحات ۱۲۳-۱۵۸

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۸/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱۸

بررسی مبانی و مستندات «حبوه» در فقه امامیه و ضرورت اصلاح قانون مدنی

محمد حسن صادقی مقدم^۱

ابراهیم فولادی سوادکوهی^۲

چکیده

طبق نظر مشهور فقهای امامیه، لباس، شمشیر، انگشتر و قرآن پدر پس از فوت به پسر بزرگتر او تعلق دارد و سایرین از ارث آنها محروم هستند. مستند این محرومیت روایات وارده در این خصوص، و ادعای اجماع می‌باشد. در طرف مقابل، آیاتی از قرآن، نصیب تمام ورثه را در تمام ماترک اعلام می‌کنند و نافی هر گونه تبعیض میان ورثه نسبت به اموال برجای مانده از متوفی می‌باشند. روایات متعددی نیز در جهت موافقت با قرآن قابلیت استتهاد دارند. اجماع ادعایی به فرض تحقق آن، بر روایات وارده مبتنی و به اصطلاح مدرکی است. روایات وارده نیز مخالف با عموم و اطلاق کتاب بوده و با برخی روایات موافق با قرآن نیز در تعارض هستند. ادعای اجماع، شهرت و ضرورت مذهب نیز نمی‌تواند مؤیدی برای این حکم باشد. با عنایت به این دلایل پیشنهاد می‌گردد ماده ۹۱۵ از قانون مدنی حذف گردد.

واژه‌های کلیدی: ارث، حبوه، اجماع، محرومیت، ترکه، ماده ۹۱۵ قانون مدنی.

mhsadeghy@ut.ac.ir
e.f.savadkoochi@ut.ac.ir

۱- دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
۲- دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

مطابق اصل اولیه در باب ارث که بر آیات و روایات متعددی متکی است، همهٔ ورثه در تمام ماترک متوفی شریک هستند. در این میان فقهای شیعه برخی از اموال متوفی را مختص پسر بزرگتر میت دانسته‌اند و سایرین را از آن محروم نموده‌اند. این اموال را در اصطلاح «حبوه»^۱ می‌نامند که در لغت به معنای عطیه و مالی است که بخشیده می‌شود و متنی در آن نیست (طریحی، ۱۴۰۸، ۹۴). این حکم اختصاص (به پسر بزرگتر) و محرومیت (سایر ورثه)، از مختصات فقه شیعه بوده (نراقی، ۱۴۱۹، ۱۹، ۲۰۱) و مستند به روایاتی است که فقها آنها را مختص عموم و اطلاق آیات قرآن و سایر احادیث قرار داده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۹، ۱۹).

فقهایی که به اصل این حکم معتقدند در فروع آن دیدگاه‌های متفاوتی بیان نموده‌اند. مشهور بر این نظرند که متعلق این اختصاص، انگشتر، قرآن، شمشیر و لباس است (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۶۸۴؛ حلی، ۱۴۰۷، ۴، ۳۷۹؛ علامه حلی، همان، ۱۹؛ نراقی، همان، ۲۹۲؛ شهید ثانی، بی‌تا، ۲۲۱؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ۲، ۲۹۶؛ آل بحر العلوم، ۱۴۰۳، ۳، ۳۱۹). برخی بر این موارد ادعای اجماع کرده‌اند (حسینی عاملی، بی‌تا، ۸، ۱۳۵). عدّه‌ای نیز نظر به همان سه مورد نخست دارند (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۵۳؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵، ۱، ۲۵۷؛ حلبی، بی‌تا، ۳۷۱؛ طوسی، ۱۳۸۲، ۱۰۱؛ کیدری، ۱۴۱۶، ۳۶۶). عدّه‌ای نیز سه مورد اخیر را متعلق حبوه دانسته‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ۴، ۱۱۵). همچنین دسته‌ای آنرا شامل سلاح جنگی (ابن جنید به نقل از علامه حلی، همان، ۱۷ و ۱۸؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶، ۴۰۶؛ منتظری، ۱۴۱۳، ۵۵۰)، کتب (صدوق، ۱۴۰۴، ۴، ۸۰۵؛ خاجویی، ۲، ۷۵)، جهاز سفر (فیاض، بی‌تا، ۳، ۱۹۴) نیز دانسته‌اند. برخی نیز لباس را مقید به لباس نماز نموده‌اند (حلبی، همان). عدّه‌ای نیز احتیاط مستحب را در اختصاص کلیه اموال مختص میت به پسر بزرگتر دانسته‌اند، خصوصاً اموالی که مختص سفر است (حسینی عاملی، همان، ۱۳۶؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳، ۳۰، ۱۲۳؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵، ۲۴۵). دسته‌ای نیز نظر به اعطای همهٔ اموالی که در روایات آمده

۱- مبتکر این اصطلاح را که در روایات اثری از آن نیست، شیخ مفید دانسته‌اند (کریمی جهرمی، ۱۴۲۲، ۵ و ۶).

دارند (جزایری، بی‌تا، ۳۶۴؛ خاجویی، همان، ۷۳؛ بحرانی، ۱۴۱۹، ۶۱ و ۶۷؛ اراکی، ۱۴۱۳، ۷۳ و ۷۴). همچنین در این که آیا این اعطا واجب است (هروی اصفهانی، ۱۴۲۸، ۲۴۵؛ حلّی، ۱۴۰۵، ۵۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۱۶۸؛ علامه حلّی، ۲، ۱۶۴؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۶، ۱۹۳؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۴۱۸؛ نجفی، ۱۳۶۸، ۳۹ و ۱۲۸ و ۱۲۹؛ موسوی سبزواری، همان، ۱۲۱) یا مستحب؟ (ابن زهره، ۱۴۱۷، ۳۲۴؛ کیدری، همان؛ قمی، ۱۴۲۱، ۴۰۵؛ طوسی، همان، ۱۰۱؛ صانعی، ۱۴۳۱، ۳۸۴؛ سبزواری، همان، ۲۹۷)؛ آیا قیمت این اموال در سهم پسر احتساب می‌گردد (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ۵۸۲؛ علامه حلّی، ۱۴۱۹، ۲۲؛ سبزواری، همان؛ نراقی، همان، ۲۱۰؛ صانعی، همان) یا مجانی است؟ (شهید اول، بی‌تا، ۲، ۳۶۲؛ صیمیری، ۱۴۲۰، ۱۷۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ۵۵۸؛ بحرانی، بی‌تا، ۵۰۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۲، ۳۰۹؛ آل بحرالعلوم، همان، ۳۰۵ و ۳۰۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۷۴، ۳۹۹)؛ آیا قضاء صوم و صلاه پدر در مقابل این اعطاء است (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۱۰۴؛ شیخ طوسی، بی‌تا، ۶۳۲؛ ابن براج، ۱۴۰۸، ۲، ۳۲)؛ علامه حلّی، ۱۳۶۸، ۲۱۹؛ محقق حلّی، ۱۴۰۹، ۴، ۸۲۶؛ عاملی، ۱۳۱۹، ۳۹۵؛ نجفی، همان، ۱۳۳) یا خیر؟ (علامه حلّی، ۱۴۱۹، ۲۲؛ زین الدین، ۱۴۱۳، ۲۹۰؛ صیمیری، همان، ۱۷۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶، ۱۳، ۱۳۳؛ بحرانی، همان، ۵۰۳؛ سبزواری، همان، ۲۹۷؛ حسینی عاملی، همان، ۱۴۰؛ موسوی سبزواری، همان، ۱۲۰)؛ آیا عقل، بلوغ و رشد پسر شرط است (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۶۸۴؛ طوسی، ۱۴۰۸، ۳۸۷؛ ابن ادریس، ۱۴۰۵، ۲۵۸؛ فاضل هندی، همان، ۴۲۱؛ سبزواری، همان، ۲۹۷؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ۵، ۳۲۰) یا خیر؟ (آبی، ۱۴۰۸، ۱ و ۲، ۴۵۰؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳، ۳، ۳۶۲؛ شهید ثانی، ۲۳۷؛ آل بحر العلوم، همان، ۳۹۵؛ نراقی، همان، ۲۲۹ و ۲۳۰؛ فاضل، همان، ۴۰۳ و ۴۰۴؛ سیستانی، ۳۳۷)؛ آیا امامی مذهب بودن فرزند شرط است (شیخ طوسی، بی‌تا، ۶۳۴؛ طوسی، همان، ۳۸۷؛ علامه حلّی، ۱۴۱۰، ۱۲۰؛ حلّی، ۱۴۰۵، ۵۰۹؛ موسوی سبزواری، همان، ۱۲۵؛ زین الدین، همان، ۲۹۱) یا خیر؟ (سیستانی، همان؛ آبی، همان؛ فاضل مقداد، همان؛ خوانساری، همان؛ طباطبایی، همان، ۳۵۰ و ۳۵۱) آیا حمل مستحق حبوه است (بحرانی، همان، ۵۰۴؛ موسوی سبزواری، همان؛ خویی، ۱۴۱۳، ۳۶۱؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۶، ۳۸۱) یا خیر؟ (شهید ثانی، همان، ۵۵۸؛ همو، بی‌تا (الف)، ۲۳۵ و ۲۳۶؛ خاجویی، همان، ۷۷؛ حسینی عاملی، همان، ۱۳۷؛ کلباسی، ۱۴۳۱، ۱۱۴)

و یا اینکه در خصوص این مسأله می‌توان قائل به تفصیل گردید؟ (شهید ثانی، بی تا (ب)، ۳۱۲؛ آل بحر العلوم، همان، ۳۱۴)؛ در فرض تعدد فرزند ذکور و هم سن بودن ایشان آیا این حکم وجود دارد (حلی، همان؛ حلی، ۱۴۲۱، ۲۸۰؛ مجلسی ثانی، ۱۴۰۶، ۲۳۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶، ۱۳۲؛ آل بحر العلوم، همان، ۳۱۲؛ عاملی، همان، ۳۹۵؛ بحرانی، ۱۴۱۹، ۷۰) یا خیر؟ (ابن براج، همان؛ طوسی، همان؛ حلی، ۱۳۸۷، ۲۱۴؛ کلباسی، همان؛ اراکی، همان، ۷۴ و ۷۵)؛ آیا وجود اموالی غیر از اشیاء مذکور در ماترک پدر شرط این اعطا است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۱۲۶؛ ابن ادریس، همان؛ محقق حلی، ۱۴۱۰، ۲۶۰؛ کرکی، ۱۴۱۲، ۸۸؛ مجلسی ثانی، ۱۴۰۴، ۱۳۱؛ عاملی، همان، ۳۹۶؛ نجفی، همان، ۱۳۴؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۹۶) یا خیر؟ (فاضل مقداد، همان؛ فاضل هندی، همان، ۴۲۱؛ آل بحر العلوم، همان، ۴۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۱، ۳۳۰؛ موسوی خمینی، همان، ۳۸۲؛ سیستانی، همان، ۳۳۶؛ سبحانی، ۱۴۱۵، ۱۹۷؛ فاضل، همان، ۴۰۲؛ کلباسی، همان، ۱۵۷)؛ در فرض لزوم وجود اموالی غیر از حیوه، معیار عقلی است (محقق حلی، ۱۴۱۲، ۱۹۶؛ صیمری، همان) یا عرفی؟ (شهید اول، همان؛ فقعی، ۱۴۱۸، ۲۷۳؛ شهید ثانی، بی تا (الف)، ۲۴۸ و ۲۴۹)؛ در صورت تعدد مصادیق اموال مزبور آیا همه آنها متعلق به پسر بزرگتر است (نراقی، همان، ۲۱۶؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵، همان؛ بحرانی، بی تا، ۵۰۴؛ فاضل، همان، ۴۰۰ و ۴۰۱) یا تفصیلی در بین خواهد بود؟ (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۳۶۲؛ مجلسی اول، همان، ۴۰۶؛ مجلسی ثانی، ۱۴۰۴، ۱۳۱؛ اراکی، همان، ۱۷۴؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ۲۹۷؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ۴۱۵)؛ آیا در لباس، پوشیده شدن ولو یک بار شرط است (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵، ۲۴۶؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۱۶۲۴) یا خیر؟ (شهید ثانی، بی تا (ب)، ۳۱۱؛ حسینی عاملی، همان، ۱۳۹)؛ آیا اموالی که استعمال آن بر مرد حرام است مانند انگشتر طلا داخل در حیوه می‌شود (شهید ثانی، بی تا (الف)، ۲۲۸؛ فاضل هندی، همان، ۴۲۰؛ روحانی، ۱۴۰۴، ۳۹۴؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰، ۳۹۴) یا خیر؟ (نراقی، همان، ۲۲۰؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۳۰؛ خوبی، همان) و برخی فروع دیگر آراء مختلفی را ارائه نموده‌اند.

ماده ۹۱۵ قانون مدنی نیز در این خصوص مقرر می‌دارد، «انگشتری که میت معمولاً استعمال می‌کرده است و همچنین قرآن، رخت‌های شخصی و شمشیر او به پسر بزرگتر او،

می‌رسد مشروط به این که ترکه میت منحصر به این اموال نباشد».

موضوع این نوشتار بررسی مبانی و مستندات این حکم می‌باشد. در همین راستا آیات قرآن (در گفتار نخست) و روایات وارده (در گفتار دوم) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در گفتار پایانی نیز به برخی استحسانات حول این حکم اشاره شده است.

گفتار نخست: آیات قرآن و مسئله حبوه

در قرآن کریم آیه‌ای که حکم حبوه را اثبات نماید، وجود ندارد. در طرف مقابل و در جهت نفی این حکم می‌توان به سه آیه و قرائن متعدّد داخلی و خارجی در مورد آنها استناد کرد که سهم‌الارث ورثه از تمام ماترک (بدون اشاره‌ای به اموال متعلّق حبوه) دانسته شده است. آیات سه‌گانه در ذیل اجمالاً مورد بحث قرار می‌گیرند:

بند نخست: آیه هفتم سوره نساء

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا».

«ما ترک» یعنی آنچه که میت برجای نهاده است؛ «ما» در این ترکیب موصوله است و از آن جا که صلّه آن در سابق بیان نشده است، شامل تمامی مصادیق ماترک می‌گردد، بدون آن که خصوصیتی در هر یک از آنها موجب اخراج از حکم گردد (بروجردی، ۱۴۱۳، ۹۹). «اقربون» نیز شامل اقربای نسبی و سببی می‌گردد (صادقی تهرانی، ۱۴۱۲، الف، ۲ ب، ۱۰۳).

در این آیه خداوند مردان و زنان را در اموال برجای مانده از نزدیکان ایشان، فارغ از اینکه آن اموال کم باشند یا زیاد، سهیم دانسته است. نکاتی که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌گردد مفید تأکیدات متعدّد نسبت به مدلول آیه می‌باشند:

۱- «برای مردان نصیبی است از آنچه که برجای نهاده‌اند پدر و مادر و نزدیکتران و برای زنان نصیبی است از آنچه برجای نهاده‌اند پدر و مادر و نزدیکتران، از آنچه کم باشد یا زیاد، نصیبی معین، قطعی شده، واجب‌الاداء و لا یتغیر است».

الف) در این آیه هر یک از زنان و مردان جداگانه مورد تصریح قرار گرفته‌اند. این نحوه بیان یعنی؛ تصریح در مقامی که عطف نیز امکان دارد، مفید تأکید بوده و وجه آن نیز همان عادت بشری بر محروم کردن عده‌ای از وراثت از ارث می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۴۰۶؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ۷، ۳۰۴) علل شایعی مانند صغر، جنون، زن بودن، پیری، جنگاور نبودن، مدیر و مدبر نبودن، نداشتن تجربه و درک برای کنترل ماترکی خاص، مورد غضب بودن فرزند از طرف پدر، عدم حضور او برای مدت مدید یا... که برخی از آنها مربوط به دوران جاهلی و برخی نیز قابل تطبیق با زمان معاصر است، باعث محرومیت از بعض ماترک شده است.

ب) خداوند متعلق نصیب زنان را نیز عطف به مردان نکرده است.^۱ این نحوه بیان گویای تأکید خداوند بر مدلول این آیه، یعنی اشتراک تمام ورثه در تمام ماترک و معیار اقریبیت در تعلق اموال به بازماندگان می‌باشد. (طباطبایی، همان)

ج) با اینکه خداوند «ماترک» را در ابتدای آیه بدون هیچ قید و شرطی بکار برده لیکن در ادامه عبارت «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ» را آورده است که قالبی دیگر برای لزوم شراکت ورثه در تمام ماترک می‌باشد. وجه این نحوه کلام را تأکید بر متعلق نصیب مردان و زنان بیان کرده‌اند تا در فرض کم بودن ماترک توهم نشود که این میزان کم، به واسطه نیاز یا بزرگتر بودن یا کوچکتر بودن یا هر علت دیگری صرفاً به برخی از ورثه تعلق خواهد داشت و یا اگر ماترک زیاد و قابل توجه باشد، چنین تردید شود، که تقسیم، موجب افساد خواهد بود و چنین ماترک عظیمی صرفاً در نصیب دسته‌ای ویژه از ورثه قرار گیرد و سایرین از آن محروم گردند (طبرسی، ۱۳۷۷، ۱، ۵۵۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ۹، ۳۲۶؛ نیشابوری، ۱۴۱۶، ۱، ۳۵۷؛ شبّر، ۱۴۰۷، ۲، ۱۳؛ فاضل جواد، ۱۳۶۵، ۳، ۱۶۶؛ راوندی، ۱۴۰۵، ۲، ۳۴۷). لذا به تصریح این قسمت از آیه، متعلق سهام زنان و مردان تمام ماترک، فارغ از ویژگی‌ها و کم و کیف آنها است اعم از اینکه کم باشد یا زیاد، منقول باشد یا غیر منقول، مادی باشد یا معنوی، مشاع باشد یا مفروز، در تصرف خود او باشد یا در ید غیر و

۱- یعنی «للرجال و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون...».

۲- یعنی «... و للنساء نصیب منه...».

د) خداوند از باب شأن مسأله میراث^۱ و آگاهی از سرکشی انسان‌ها در امور دنیوی و خصوصاً امور مالی بار دیگر تأکید می‌کند که سهم تمامی مردان و زنان در تمامی اموال برجای مانده از متوفی، مشخص است، مورد تغییر قرار نخواهد گرفت و پرداخت آن واجب است. عبارت «تصیباً مفروضاً» گویای این امر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳، ۲۳۸؛ فاضل مقداد، همان، ۳۲۸).

ه) فقها و مفسرین شیعه در بطلان تعصیب^۲ به استناد این آیه چنین بیان نموده‌اند که در این آیه زنان، دقیقاً همانند مردان در تمام میراث مستحق می‌باشند و این تساوی در استحقاق، مختص موضعی غیر موضع دیگر نشده است؛ لذا اگر محروم کردن زنان در مواضع و فروضی مجاز باشد، باید محروم کردن مردان نیز از میراث در برخی از فروض مجاز باشد در حالی که چنین نیست. آنگاه که لازم، باطل باشد، ملزوم نیز باطل است (طبرسی، ۱۳۷۷، ۱، ۱۸؛ فاضل مقداد، همان، ۳۲۶؛ فاضل جواد، همان، ۱۱۶). برتری دادن مردان بر زنان با وجود تساوی در قرابت و درجه از احکام دوران جاهلی است که نسخ شده است.^۳

این بیان فقها عیناً در بحث حبوه نیز صادق است؛ بدین نحو که این آیه استحقاق زنان را در تمام آنچه از میت باقی مانده، کاملاً موازی و مساوی با مردان قرار داده است؛ اگر منع زنان از برخی ماترک مجاز باشد، ولو در برخی از شرایط و فروض، منع مردان نیز در این خصوص جایز خواهد بود، و این امر، باطل و لذا لازم آن نیز باطل خواهد بود؛ این در حالی است که حبوه اختصاص به پسر بزرگتر دارد و دختران، مادران و همسران از آن محرومند.

۱- در بسیاری از کتب فقها محدث ارث را با این حدیث منسوب به پیامبر اکرم (ص) که دلالت بر اهمیت احکام ارث دارد شروع کرده‌اند که «تعلّموا الفرائض و علّموا الناس فإنّها نصف العلم و هو یبسی و هو اول شیء ینتزع من امتی». (برای مثال ر.ک. ابن ادریس، همان، ۴۲۶؛ ابن براج، همان، ۱۲۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۶۷)

۲- عصبه را خویشاوندان ذکور ابوی منسوب می‌دانند و تعصیب را ردّ مازاد بر سهام ورثه به ایشان. فقهای عامه مازاد بر سهام صاحبان فروض را متعلّق به خویشاوندان ابوی ذکور متوفی می‌دانند گرچه ایشان در طبقه متأخر قرار گرفته باشند.

۳- «و هذا نصّ فی موضع الخلاف لأنّ الله صرح بأنّ للرجال من المیراث نصیباً و أنّ للنساء نصیباً و لم یخص موضعاً دون موضع فمن خصّ فی بعض الموارث الرجال دون النساء فقد خالف ظاهر هذا الآیه. و أيضاً توریت الرجال دون النساء مع المساواه فی القربی و الدرجه من احکام الجاهلیه و قد نسخ الله بشریعه نبینا محمد (ص) احکام الجاهلیه...» (راوندی، همان، ۳۵۱ و ۴۵۲؛ همچنین ر.ک. سیّد مرتضی، ۱۴۰۵، ۱، ۲۶۰ و ۲۶۱).

با عنایت به مطالب فوق مشخص می‌گردد که این آیه با تأکیدات متعددی که بر مدلول خود می‌نماید، نافی هرگونه محرومیت برای هریک از ورثه نسبت به تمام یا بخشی از ماترک است و بحث از حبوه نیز که از شقوق بحث محرومیت از ارث می‌باشد، مخالف با این آیه است و این مخالفت نیز نمی‌تواند در حدّ تخصیص و تقیید باشد؛ چه اینکه حتی اگر به استناد روایات وارده، تقیید و تخصیص «للرجال»، «للنساء» و «ماترک» را بتوان ادعا نمود، در خصوص «مما قلّ منه أو کثر» نمی‌توان آن را مطرح کرد، زیرا وجه کاربرد این عبارت تأکید بر این امر است که تمام اموال برجای مانده از متوفی می‌بایست به شرح آیات بعدی مورد تقسیم قرار گیرد و کمّ و کیف اموال، موجب اختصاص آنها به بعض ورثه و محرومیت سایرین نمی‌شود؛ بنابراین این قسمت از آیه مطلبی را نفی می‌کند که روایات مفید حبوه دقیقاً در مقام اثبات آن می‌باشند^۱ خصوصاً با توجه به اینکه حبوه جزو ماترک محسوب می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۴، ۵۵۸؛ صیمری، همان، ۱۷۹؛ فقحانی، همان، ۲۷۳؛ حلی، ۱۴۰۷، ۴، ۳۸۱؛ فاضل مقداد، همان، ۱۶۸؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۳، ۳۰، ۱۲۴ و ۱۲۷؛ اراکی، همان، ۷۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۲، ۱ الف، ۲، ۳۵۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ۱۶۴)^۲ و بسیاری از فقها قائل به این اعطاء در فرض انحصار ترکه در این اموال نیز گردیده‌اند (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ۵۸۲؛ همو، ۱۴۰۵، ۱، ۲۵۷ و ۲۵۸؛ حلی، همان، ۳۷۱؛ فاضل مقداد، همان؛ فاضل هندی، همان، ۴۲۱؛ آل بحر العلوم، همان، ۴۲۳؛ فیض کاشانی، همان، ۳۳۰؛ موسوی خمینی، همان، ۳۸۲؛ سبحانی، همان، ۱۹۷؛ فاضل، همان، ۴۰۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵، ۲۴۶؛ سیستانی، همان، ۳۳۶؛ زین الدین، همان، ۲۹۱؛ روحانی، ۱۴۱۸، ۳۹۵؛ کلباسی، همان، ۱۵۷).

همچنین برخی از فقهای که وجود ترکه‌ای غیر این اموال را شرط کرده‌اند در فرضی هم که نصیب کل ورثه کمتر از حبوه باشد یا حتی اگر، باقی مانده ماترک بعد از اخراج حبوه

۱- «و فیه (مما قلّ منه أو کثر) ایضاً دفع توهم اختصاص بعض الأموال ببعض الورثة، و بذلك تنقطع طماعیة الکبار من الورثة فی أن یختصوا بمثل السیف و الخاتم و المصحف و اللباس البدنی» (سایس، بی‌تا، ۲۲۳).

۲- شهید ثانی در این خصوص می‌نویسد: «لأنّ الحبوه اختصاص فی الارث لا حق متعلق بهذه الاعیان برأسه و الدّین مقدم علی الارث بالنصّ و الاجماع و هی من جملته» (بی‌تا (الف)، ۳۴۹).

فقط یک دینار باشد، باز هم این حکم را پذیرفته‌اند (صیمری، همان، ۱۷۹؛ فاضل مقداد، همان، ۱۷۰؛ شهید اول، همان، ۳۶۲؛ محقق حلی، ۱۴۱۲، ۱۹۶). در این موارد این مخالفت و تعارض، بیشتر نمایانگر می‌گردد به ویژه اینکه اضافه کردن این قید نیاز به دلیل دارد و روایات وارده مطلق می‌باشند و قائلین به این شرط دلیلی برای آن به دست نداده و ظاهراً برای فرار از مخالفت با قرآن و تحت ادله لاضرر آن را مطرح نموده‌اند (شهید ثانی، ۲۴۸؛ همو، ۱۴۱۶، ۱۳، ۱۳۶).

بند دوم: آیه یازدهم سوره نساء

«یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین ... و لأبویه لکل واحدٍ منهما السدس مما ترک إن کان له ولدٌ ... من بعد وصیه یوصی بها أو دین ...^۱».

در این آیه نیز شواهدی بر نفی محرومیت برخی از ورثه از برخی ماترک وجود دارد:

الف) خداوند در مقام بیان استثناء وارد بر نصیب وراثت، فقط از وصیت و دین نام می‌برد لذا اگر در متعلق سهام زوجه، استثناء دیگری (از جمله انگشتر و لباس و ...) وجود داشت باید به حکم قاعده فصاحت و بلاغت عادی (تا چه رسد به فصاحت و بلاغت اعجازی قرآن) حتماً بدان اشاره می‌شد. عدم اشاره به هیچ گونه استثناء دیگری با وجود اینکه خدا در مقام بیان استثنائات وارد بر ماترک بوده و محققاً مسلمین به بیان تمام حکم محتاج بودند و به اصطلاح مقام، مقام حاجت بوده است^۲، (خصوصاً اینکه وصیت و دین را نیز چهار بار تکرار کرده در حالی که یکبار بیان کفایت می‌نمود)، نص در عدم وجود استثناء است (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ۷۹ و ۸۰).

ب) در فرض وجود دختر، به نظر فقهای عامه نصیب والدین از باقیمانده اموال و پس از پرداخت سهم الارث او است نه از اصل ترکه. فقهای شیعه در پاسخ، چنین استدلال کرده‌اند که این قول مخالف ظاهر آیات ارث می‌باشد چه اینکه حسب آیات، سهم الارث پدر و مادر

۱- «خدا به شما درباره فرزندانتان سفارش می‌کند: سهم پسر چون سهم دو دختر است ... و برای هریک از پدر و مادر یک ششم از ماترک است، اگر فرزندی داشته باشد ... پس از انجام وصیتی که به آن سفارش می‌کند یا دین...».

۲- اصولاً طبع احکام ارث مقتضی چنین امری است، زیرا مرگ هر لحظه ممکن است حادث شود.

از اصل ماترک محسوب می‌گردد نه از باقیمانده آن^۱ (راوندی، همان، ۳۳۳). در اینجا نیز می‌توان بیان نمود که به استناد ظاهر این آیه نصیب مادر از تمام ماترک است نه برخی از آنها (یعنی اموال برجای مانده غیر از حبوه)؛ اختصاص برخی اموال به پسر بزرگتر و احتساب نصیب او از مابقی، خلاف ظاهر این آیه است.

برخی از متقدمین نیز صراحتاً این آیه را مبطل حبوه دانسته‌اند^۲ (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ۱، ۲۵۷ و ۲۵۸).

بند سوم) آیه دوازدهم سوره نساء

«... وَ لَهِنَّ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ.. وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ^۳».

خداوند در این آیه، در مقام تصریح به متعلق نصیب زوجات می‌باشد. «ماترک» نیز در این آیه بر شمولیت خویش باقی بوده و مقید به هیچ قید یا خصوصیتی نگشته است تا شامل برخی اموال نگردد. برخی از نکاتی که در ذیل دو آیه قبل در نفی محرومیت ذکر شد در خصوص این آیه نیز صادق است که ما از تکرار آنها خودداری می‌نماییم و صرفاً بیان می‌داریم که با در نظر گرفتن این اشارات و تنبیهات، این آیه نیز رادع محرومیت زوجات از اموال متعلق بحث حبوه می‌باشد (سید مرتضی، ۱۴۱۵، ۵۸۲).

گفتار دوم: روایات و مسأله حبوه

روایات وارده در خصوص مسأله حبوه دو قسم‌اند: دسته‌ای که در مقام اثبات محرومیت سایر ورثه از برخی اموال و اختصاص آنها به پسر بزرگتر می‌باشند (روایات مثبت)؛ و

۱- «... و قال الاماميه: إن للامّ ثلث الاصل لا ثلث الباقي سواء أكان معهما أحد الزوجين أم لم يكن لأن الايه الكريمة تدلّ بظاهرها على ثلث جميع ماترک الميت...» (مغنیه، ۱۴۲۱: ۵۵).

۲- «... و ظاهر هذا الكلام يقتضى بطلان هذا التخصيص».

۳- «... و برای ایشان یک چهارم از تمام آنچه باقی گذارده‌اید می‌باشد، اگر برای شما فرزندی نباشد، پس اگر برای شما فرزندی بود برای آنها یک هشتم از تمام آنچه برجای نهاده‌اید است بعد از وصیتی که شما بدان سفارش کرده‌اید یا دین... آن چنان وصیتی از جانب خدا- یا در حالی که این احکام وصیتی است از جانب خدا- و خدا بسیار دانای بردبار است».

دسته‌ای که مفید لزوم تقسیم تمام مآثرک در بین تمام ورثه هستند (روایات نافیه).

بند نخست: روایات مثبت حبوه

روایات وارده در این خصوص به هشت عدد می‌رسند:

الف) حریر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر مرد بمیرد و پسرنانی از خود برجای گذارد؛ شمشیر و زره و انگشتر و قرآن از آن پسر بزرگتر خواهد بود...»^۱.

علی بن ابراهیم ثقه است (نجاشی، ۱۴۱۶، ۲۶۰). در خصوص ابراهیم بن هاشم نیز مشهور فقها او را ممدوح و روایت او را حسنه دانسته‌اند. برخی نیز او را ثقه می‌دانند (انصاری، ۱۴۱۵، ۱۸۵؛ خاجوئی، همان، ۴۱؛ خوئی، ۱۴۱۳، الف، ۲۹۱). حماد بن عیسی نیز ثقه است (نجاشی، همان، ۱۴۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۱۵۷). حریر نیز توثیق شده است (همان، ۱۶۲؛ خویی، ۱۴۱۳، ۴ ب، ۲۵۰ و ۲۵۱).

ب) ابن اذینه از برخی از اصحاب خود، و یکی از صادقین روایت می‌کند: «همانا اگر مرد، شمشیر و سلاحی از خود برجای گذارد، پس آنها برای پسرش است و اگر دارای چند پسر باشد برای بزرگتر خواهد بود»^۲.

شرح حال علی بن ابراهیم و پدرش در روایت قبل آمد. محمد بن ابی عمیر (خوئی، ۱۴۱۳، ۱۵ هـ ۲۹۱-۳۰۶) و ابن اذینه (خوئی، ۱۴۱۳، ۱۴ ج، ۲۱-۲۵) نیز ثقه می‌باشند، لیکن این روایت به لحاظ اینکه معلوم نیست ابن اذینه آن را از کدامیک از راویانش اخذ کرده است، مرسل و ضعیف می‌باشد. نکته‌ای که در ذیل روایت پنجم بیان خواهیم نمود، می‌تواند جابر این ضعف را جبران کند.

۱ - «علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عیسی عن حریر عن ابي عبد الله ع قال إذا هلک الرجل و ترک ابنین فللأكبر السیف و الدرع و الخاتم و المصحف فإن حدث به حدث فللأكبر منهم» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، الف، ۳۷۵؛ کلینی، ۱۳۶۷، ۸۵).

۲ - «علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمیر عن ابن اذینه عن بعض أصحابه عن أحدیهما ع أن الرجل إذا ترک سیفاً و سلاحاً فهو لابنیه فإن کان له بنون فهو لأكبرهم» (کلینی، همان؛ شیخ طوسی، همان).

ج) ربیع بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر مرد بمیرد شمشیر و انگشتر و قرآن و کتاب‌ها و جهاز (اسباب سفر) و شتر (مرکب) سفر و لباسش برای فرزند بزرگترش می‌باشد؛ اگر آن بزرگتر، دختر بود، پس برای بزرگترین پسر خواهد بود»^۱.

احمد بن محمد خالد برقی (نجاشی، همان، ۷۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۵۳)، حماد بن عیسی (همو، ۱۴۱۵، ۳۳۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۷، ۵۶) و ربیع بن عبدالله (نجاشی، همان، ۱۶۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۴، ۲، ۳۶۲) ثقه می‌باشند. در مورد محمد خالد برقی برخی بر این نظرند که گرچه نجاشی و ابن غضائری او را تضعیف نموده‌اند (نجاشی، همان، ۳۳۵؛ ابن غضائری، ۱۴۲۲، ۹۳) لیکن چون تضعیف ایشان ناظر بر نحوه اخذ احادیث است و نه خود او، لذا او ثقه است (علامه حلی، همان، ۱۳۹؛ خوئی، ۱۴۱۳، ۱۷، ۷۱-۷۴). نجاشی در شرح احمد بن محمد خالد بیان می‌دارد که او ثقه است ولی بر مراسیل اعتماد می‌کند و از روایان ضعیف روایت می‌کند (نجاشی، همان، ۷۷)؛ حال اگر در خصوص پدر او نیز همین وضعیت صادق بود می‌بایست به وثاقت خود او در کنار تضعیف مسلک او در نقل اخبار تصریح می‌کرد نه اینکه صراحتاً بیان نماید: «ضعیف فی الحدیث» (همان، ۳۳۵) لذا هر چند شیخ او را توثیق کرده (شیخ طوسی، ۱۴۱۵، ۳۶۳) لیکن تضعیف مقدم بر توثیق است خصوصاً اینکه از جانب نجاشی باشد که رجالیون کلام او را بر سایرین مقدم می‌دارند. سند این روایت بنا بر نقل شیخ صدوق^۲ صحیح است (خوئی، ۱۴۱۳، ۷، ۲۳۶-۲۵۱).

د) ربیع بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر مرد بمیرد پس برای بزرگترین فرزندش شمشیر و قرآن و انگشتر و زره‌اش می‌باشد»^۳.

شرح حال ابن ابی عمیر و ربیع در روایات قبل بیان شد. فضل بن شاذان ثقه است

۱- «أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ربیع بن عبد الله عن أبي عبد الله ع قال إذا مات الرجل فسيفه و مصحفه و خاتمته و كتبه و رخلته و راجلته و كسوته لا أكبر و لده فإن كان الأكبر ابنة فلأكثر من الذكور» (همان، ۲۷۶).

۲- سند روایت در من لا يحضره الفقيه از حماد آغاز می‌شود. طریق صدوق به حماد نیز صحیح است.

۳- «الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن ربیع بن عبد الله عن أبي عبد الله ع قال إذا مات الرجل فلأكثر من و لده سيفه و مصحفه و خاتمته و درغته» (شیخ طوسی، همان، ۲۷۵؛ کلینی، همان).

(شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۳۶۳؛ علامه حلّی، همان، ۱۳۳). راوی مستقیم، مروی عنه و مدلول این روایت منطبق با حدیث سابق است، جز اینکه در اموال و فرزند، روایت سابق تفصیل بیشتری داشته است و این امر در میان روایات بسیار حادث می‌گردد. علت آن را قوت و ضعف حافظه راوی یا دخل و تصرف و تقطیع و امثال آن دانسته‌اند. بنابراین روایت حاضر با روایت قبلی یکی است و مستقل محسوب نمی‌گردد.

۵) زراره و محمد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار از یکی از صادقین روایت می‌کنند که فرمود: «همانا اگر مرد شمشیری یا سلاحی بر جای گذارد، برای پسرش است و اگر آن‌ها دو پسر باشند، برای پسر بزرگتر خواهد بود».

در سند این روایت، علی بن حسن بن فضال وجود دارد که فَطْحی^۲ و ثقه است (نجاشی، همان، ۲۷۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۱۵۶). علی بن اسباط نیز فطحی است (علامه حلّی، همان، ۹۹). ابن زیاد نیز همان ابن ابی عمیر است (خویی، همان (و)، ۹۹ و ۱۰۰). شیخ در مقام بیان طریق خود به علی بن حسن بن فضال از علی بن محمد بن زبیر نام می‌برد (طوسی، ۱۳۶۵ (ب)، ۵۶)، که از رجالین، سخنی در توثیق یا مدح او نیامده است. برخی از متأخرین برای توثیق ایشان دو قرینه ذکر کرده‌اند: نخست اینکه او از شیوخ روایت است و از این لحاظ عدم توثیق خاص او ضروری ندارد و دیگر آنکه نجاشی در مورد او گفته: «کان علوا فی الوقت» (خوئی، همان (د)، ۱۵۰). در خصوص ادعای نخست گفته شده که هیچ تفاوتی میان اینکه فردی حدیثی را از راوی روایت کند یا اینکه از آن شخص اصلی از اصول یا کتابی از کتب را روایت کند وجود ندارد و در هر صورت او باید توثیق شده باشد (همان). همچنین در میان شیوخ، اجازه افراد ضعیف و حتی ناصبی نیز پیدا می‌شود به عنوان مثال حسن بن محمد بن یحیی و حسین بن حمدان خصینی که نجاشی آنها را تضعیف کرده است (ربّانی، ۱۳۸۴، ۱۴۷). لذا صرف شیخ اجازه بودن، مفید وثاقت نیست. در مورد ادعای

۱- «عَلِيُّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ أَدْبَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُكَيْرٍ وَ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا تَرَكَ سَيْفًا أَوْ سِلَاحًا فَهَوَّ لِإِنِّهِ فَإِنْ كَانُوا اثْنَيْنِ فَهَوَّ لِأَكْبَرِهِمَا» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵ (الف): ۲۷۶).

۲- فطحیه گروهی از شیعیان بودند که بعد از امام صادق، امامت موسی بن جعفر (ع) را انکار کردند.

دوم نیز باید دانست که آنچه از عبارت کشتی بر می‌آید، کبر سنی است و نه چیز دیگر^۱ و این امر نمی‌تواند مفید و ثاقت باشد. پس طریق شیخ، ضعیف است.

همانگونه که برخی تصریح کرده‌اند (شوشتری، ۱۴۰۶، ۴۱۸) این روایت با روایت دوم تشابه دارد و متن آنها جز در موارد جزئی یکی است. راوی با واسطه هر دو، ابن اذینه است و در هر دو، محمد بن ابی عمیر آن را از او روایت کرده لذا معلوم می‌شود که مقصود از «بعض اصحاب» در روایت دوم همین چهار نفر هستند. در این صورت روایت دوم از ارسال خارج می‌شود.

و) شعیب عرقوفی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که (پدرش) بمیرد، از اموال خانه چه چیزی برای اوست؟ فرمود: «آنگاه که بمیرد، برای پسرش شمشیر و جهاز سفر و لباس های اوست، لباس های بدنش^۲».

در سند این روایت احمد بن حسن بن علی بن فضال وجود دارد که ثقه و فطحی است (شیخ طوسی، ۱۴۱۵، ۸۱؛ علامه حلی، همان، ۲۰۳). پدر او نیز ثقه است (شیخ طوسی، ۱۴۰۴، ۵۵۶) شرح حال حماد و علی بن حسن بن فضال در روایات سابق آمد. شعیب بن یعقوب نیز ثقه است (نجاشی، ص ۱۹۵؛ علامه حلی، همان، ۸۶). آنچه در روایت قبل در مورد طریق شیخ به علی بن حسن بن فضال بیان کردیم در این مورد نیز صادق است. صدوق نیز این روایت را در «من لا یحضر» از حماد بن عیسی نقل کرده و طریق ایشان به حماد نیز صحیح است (خوئی، همان (ز)، ۲۳۶-۲۵۱).

ز) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چه انسان‌هایی که برای ایشان حقی است و آن را نمی‌دانند. گفتیم: آن چیست؟ گفت: همانا صاحبان دیوار برای

۱- نجاشی در ذیل اسحاق بن الحسن بن بکران می‌نویسد: «... کان یروی کتاب الکلبینی عنه و کان فی هذا الوقت علواً فلم أسمع منه شیئاً» (نجاشی، همان: ۱۹۹) و اینکه اسحاق بن حسن کتاب کلبینی را از خود او روایت می‌کرده شاهدی بر این امر است، لذا به واسطه همین کبر سنی بوده که نجاشی نتوانسته از او سماع حدیث کند (سبحانی، ۱۴۲۷، ۸۳).

۲- «عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ شُعَيْبِ بْنِ عَقْرُقُوفٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ مَا لَهُ مِنْ مَتَاعٍ بَيْنَهُ قَالَ السَّيْفُ وَقَالَ الْمَمِيْتُ إِذَا مَاتَ فَإِنَّ لِأَبْنَيْهِ السَّيْفَ وَالرُّخْلَ وَالتَّيَابُ تِيَابَ جَلْدِهِ» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵ (الف)، ۲۷۶؛ صدوق، ۱۴۰۴، ۳۴۶).

ایشان زیر آن گنجی بود که به آن آگاهی ندارند اما آن گنج از طلا و نقره نیست. گفتم: پس چه بود؟ گفت: علم. گفتم: کدامیک نسبت به آن احق می‌باشند؟ گفت: «بزرگتر، ما اینگونه می‌گوییم»^۱.

محمد بن عبید الله بن علی الحلبی را با توثیق کلی خاندانشان ثقه دانسته‌اند (خوئی، همان، ۲۹۰). عباس بن عامر القصبانی نیز ثقه است (نجاشی، همان، ۲۸۱). عبدالله بن بکیر، فطحی مذهب و ثقه است (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۳۰۴). عبید بن زراره (نجاشی، همان، ۲۳۴) و ابوبصیر الاسدی (همان، ۴۴۱؛ خوئی، همان (ج)، ۷۹) ثقه هستند. آنچه قبلاً در مورد طریق شیخ به علی بن حسن بن فضال بیان شد، در این مورد نیز جاری است.

در نقد دلالتی این روایت می‌گوییم اگر این روایت مربوط به بحث ارث، و گنج در زمره ماترک باشد، ناظر به آیه ۸۲ سوره کهف^۲ است که در آنجا خداوند صراحتاً با عبارات «فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ» و «تَخْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» و «فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا» و «يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» گنج را برای هر دو وارث می‌داند و نه فرد بزرگتر، لذا به همین دلیل برخی از فقها صلاحیت تمسک به آن را رد نموده‌اند (نجفی، همان، ۱۲۹) و برخی نیز صراحتاً این روایت را مخالف با قرآن اعلان کرده‌اند (شوشتری، همان، ۴۱۹؛ اراکی، همان، ۷۱؛ سبحانی، ۱۴۱۵، ۱۹۲). تأویل و توجیه برخی نیز (اراکی، همان) بعد از اعتراف به مخالفت آن با قرآن، مخالف با شواهد موجود در خود آیه و واجد تناقض است. اگر مقصود قرآن فقط قابلیت انتفاع برای هر دو نفر بوده و نه مالکیت آن چرا خداوند استخراج آن را تا رشد ایشان به تاخیر انداخت؟! با

۱- «عَلَىٰ بَنِي الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَلْبِيِّ وَالْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَمْ مِنْ إِنْسَانٍ لَهُ حَقٌّ لَا يَعْلَمُ بِهِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ أَسْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ إِنَّ صَاحِبِي الْجِدَارِ كَانَ لَهُمَا كَنْزٌ تَحْتَهُ لَا يَعْلَمَانِ بِهِ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَذْهَبُ وَلَا فَضَّيَّ قُلْتُ وَ مَا كَانَ قَالَ كَانَ عِلْمًا قُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَحَقُّ بِهِ قَالَ الْكَبِيرُ كَذَلِكَ نَقُولُ نَحْنُ» (شیخ طوسی، همان، ۲۷۶).

۲- روایت قرینه‌ای بر اینکه آن گنج از جمله ماترک پدر آنها بوده باشد وجود ندارد بلکه ظاهر «کان لهما کَنْزٌ تحته» نافی این پیش فرض می‌باشد مگر اینکه گفته شود به قرینه «لا يعلم به» این امر استنباط می‌گردد.

۳- «وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا».

اینکه رشد در امور مالی شرط است! اگر این گنج ملک پسر بزرگتر بود چرا رشد هر دو نفر شرط شد و حال آنکه رشد فرد بزرگتر برای تحویل اموالش کفایت می‌کند؟! اگر «لام» مفید اختصاص و ملکیت نباشد آیا از استناد فقها و مفسرین به آیات ارث جهت استخراج احکام زیر سؤال نخواهد رفت؟ (طباطبایی، ۱۴۱۲، ۳۵۰).

ح) علی بن اسباط از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند، که در خصوص گنج دو یتیم فرمود: لوحی از طلا بود که در آن نگاشته شده بود ... حسین بن اسباط گفت: «برای کدامیک گردید؟ آنکه بزرگتر بود؟ فرمود: بلی^۲».

علی بن اسباط فطحی ثقه است (شیخ طوسی، همان، ۵۶۲؛ نجاشی، همان، ۹۹). آنچه در مورد طریق شیخ به علی بن حسن بن فضال بیان شد، در اینجا نیز قابل طرح است. ایراداتی که در خصوص دلالت روایت قبل مطرح شد در خصوص این روایت نیز عیناً صادق است و فقها به مخالفت این روایت با آیه ۸۲ سوره کهف تصریح کرده‌اند (شوشتری، همان؛ اراکی، همان؛ سبحانی، همان). ضمن اینکه در ماهیت گنج مزبور با روایت قبل تعارض وجود دارد.

در مقام جمع بندی مشخص می‌گردد که روایات اول و چهارم از لحاظ سندی بنا بر نقل شیخ طوسی؛ و روایات سوم و چهارم (که به نظر ما یک روایت می‌باشند) بنا بر نقل صدوق صحیحند. روایت دوم را نیز می‌توان صحیح دانست. روایت پنجم که در نظر ما با روایت دوم یکی است ضعیف است و روایات هفتم و هشتم نیز علاوه بر ضعف سندی، مخالف آیه ۸۲ سوره کهف هستند. همان گونه که ملاحظه می‌گردد این روایات علاوه بر اینکه مخالف با

۱- خود ایشان برای اثبات وجوب جبهه به لام موجود در روایات استناد کرده‌اند (همان، ۷۲).

۲- «علی بن الحسن بن فضال عن علی بن اسباط عن ابي الحسن الرضا ع قال سمعناه و ذکر کثر التبتیمین فقال کان لوحاً من ذهب فیه بسم الله الرحمن الرحیم لا إله إلا الله محمد رسول الله عجب لمن أیقن بالموت کیف یفرح و عجب لمن أیقن بالقدر کیف یحزن و عجب لمن رأى الدنيا و تقلبها بأهلها کیف یرکن إليها و یتبعی لمن عقل عن الله أن لا یسئطی الله فی رزقیه و لا یتهمه فی قضایه فقال له حسین بن اسباط فإلی من صار إلی أكبرهما قال نعم» (شیخ طوسی، همان، ۲۷۷).

آیات قرآن می‌باشند، در اینکه چه اموالی به پسر بزرگتر تعلق دارد، اختلاف دارند.^۱

بند دوم: روایات نافی حبوه

علاوه بر آیات سه‌گانه قرآن، می‌توان به دسته‌ای از روایات که سهم‌الارث وراث را در تمام ماترک و بدون اشاره به هیچ‌گونه استثنائی دانسته‌اند، استناد نمود. این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته، روایات عام و مطلق می‌باشند که در خصوص سهام دختر، پسر، مادر، پدر، زوج و زوجه وارد شده‌اند.^۲ فقها به کثرت این دسته از روایات تصریح کرده‌اند (اراکی، همان، ۷۱ و ۷۲؛ اردبیلی، ۱۴۱۴، ۱۱، ۳۷۹؛ نراقی، همان، ۲۰۷ و ۲۰۸) و حتی برخی نیز در دسته‌ای از آنها به تواتر^۳ و صحت دلالتی و مفادی بسیاری از آنها^۴ نظر دارند.

۱- اگر بیان شود که روایاتی اموال کمتری را نسبت به سایر روایات بیان نموده‌اند، در مقام حصر و نفی ما عدا نمی‌باشند، لازمه آن اعتقاد به نظری است که اعطای تمام اموال اشاره شده در روایات را واجب می‌داند و این نظری است که مشهور از آن عدول کرده‌اند و ادعای اجماع بر مخالفت آن کرده‌اند.

۲- برای نمونه روایات ذیل:

- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ وَ لَا مَعَ الْأَبِّ وَ لَا مَعَ الْإِبْنِ وَ لَا مَعَ الْبِنْتِ إِلَّا زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ وَ إِنْ الزَّوْجُ لَا يُنْقِصُ مِنَ النِّصْفِ شَيْئاً إِذَا لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ وَ لَا تُنْقِصُ الزَّوْجَةُ مِنَ الرُّبْعِ شَيْئاً إِذَا لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ فَإِذَا كَانَ مَعَهُمَا وَلَدٌ فَلِلزَّوْجِ الرُّبْعُ وَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ (شیخ طوسی، ۳۶۵ (الف)، ۲۵۱).

- عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَرْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ضَرَرٌ فِي الْعِيرَاتِ لِلْوَالِدَيْنِ السُّدَّاسَانِ أَوْ مَا فَوْقَ ذَلِكَ وَ لِلزَّوْجِ النِّصْفُ أَوْ الرُّبْعُ وَ لِلْمَرْأَةِ الرُّبْعُ أَوْ الثُّمْنُ (همان، ۲۸۶).

- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ فِي عَقْدٍ وَاحِدَةٍ أَوْ قَالَ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ وَ مَهْوَرُهُنَّ مُخْتَلِفَةٌ قَالَ جَائِزٌ لَهُ وَ لَهَا قُلْتُ إِنَّ هُوَ خَرَجَ إِلَيَّ بَعْضُ الْبُلْدَانِ فَطَلَّقَ وَاحِدَةً مِنَ الْأَرْبَعِ وَ أَشْهَدَ عَلَيَّ طَلَاقَهَا قَوْماً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَرْأَةَ ثُمَّ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّةِ تِلْكَ الْمُطَلَّقَةِ ثُمَّ مَاتَ بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا كَيْفَ يَقْسِمُ مِيرَاثَهُ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنَّ لِلْمَرْأَةِ الَّتِي تَزَوَّجَهَا آخِيراً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ رُبْعَ ثَمَنِ مَا تَرَكَ وَ إِنْ عَرَفْتَ الَّتِي طَلَّقْتَ مِنَ الْأَرْبَعِ بَعِيْنَهَا وَ نَسَبَهَا فَلَا شَيْءَ لَهَا مِنَ الْعِيرَاتِ وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ قَالَ وَ يَقْسِمُ الثَّلَاثَ نِسْوَةٍ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ ثَمَنِ مَا تَرَكَ وَ عَلَيْهِنَّ الْعِدَّةُ وَ إِنْ لَمْ تُعْرِفِ الَّتِي طَلَّقْتَ مِنَ الْأَرْبَعِ اقْتَسَمْنَ الْأَرْبَعِ نِسْوَةً ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِ ثَمَنِ مَا تَرَكَ بَيْنَهُنَّ جَمِيعاً وَ عَلَيْهِنَّ جَمِيعاً الْعِدَّةُ» (کلینی، همان، ۱۳۱).

۳- میرزای قمی نسبت به روایاتی که با عموم و اطلاق خود زوجه را در کل ماترک سهم دانسته‌اند، نظر به تواتر دارد. (موسوی غروی، ۱۳۷۷، ۴۴۸).

۴- محقق اردبیلی در بحث ارث زوجه به کثرت اخبار عام یا مطلق که سهم‌الارث زوجه را از کل ماترک بیان نمودند، به نحوی که همگی آنها از لحاظ متن و دلالت یقینی می‌باشند تصریح کرده است (اردبیلی، همان، ۴۵۴).

در کنار این قسم از روایات، دستهای دیگر در عدم وجود استثناء و نفی حبه صریح می‌باشند. در ذیل به بحث پیرامون این روایات می‌پردازیم:

الف) ابان از فضل ابن عبدالملک و ابن ابی یغفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که گفت: «از حضرت پرسیدم آیا مرد از خانه و زمین همسرش ارث می‌برد یا در آن مطلب مانند زوجه است که از آن چیزی به ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: «مرد از تمام ترکه زن و زن از تمام ترکه مرد ارث می‌برد».

سند این روایت (ابن داود، ۱۳۹۳، ۲۳ و ۱۱۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۲، ۷۶) و طریق صدوق به ابان (خوئی، همان (الف)، ش ۳۷) صحیح است. این روایت در بحث از ارث زوجه مورد استناد جمعی از فقها در نفی محرومیت از برخی ماترک قرار گرفته است^۲ (صادقی تهرانی، بی‌تا، ۱۶، ۱۵۱؛ صناعی، همان، ۳۹۸؛ موسوی غروی، همان، ۴۳۰ و ۴۳۱؛ ارباب به نقل از مهرپور، ۱۳۷۶، ۱۳۲). در این روایت گرچه سؤال راوی مقید به این است که آیا از اموال غیر منقول سهمی برای زوجه می‌باشد یا خیر، لیکن پاسخ امام در این مطلب عام و صریح است که نصیب زوجه از تمام ماترک و بدون وجود هر گونه تفصیلی است؛ بنابراین محرومیت برخی ورثه و از جمله زوجه از انگشتر، لباس، شمشیر، قرآن و سایر اموال و اختصاص آنها به پسر بزرگتر مخالف صریح این روایت خواهد بود. ممکن است در تأویل این روایت گفته شود که این شراکت، محمول بر فرضی است که زوج فرزندی نداشته یا فرزند پسری در بین نباشد لیکن، این تأویل اولاً شاهد و مؤیدی ندارد و مخالف اطلاق روایت نسبت به این فروض است. ثانیاً بسیاری از فقها در تأویل این روایت در بحث ارث زوجه، بر خلاف این تأویل، آنرا حمل بر زوجه ذات ولد از متوفی نموده‌اند (صدوق، ۱۴۰۴، ۳۴۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ۸۳۵؛ علامه حلی، ۱۳۶۸، ۲۲۴) و چون غلبه‌ای در اینکه فرزند زوجین پسر باشد یا

۱- أبان عن فضل بن عبدالملک و ابن ابی یغفور عن ابی عبد الله علیه السلام: «قال: سألتُهُ عن الرجل هل يرث داراً امرأته و أرضها من التربة شيئاً أو يكون في ذلك بمنزلة المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً؟ فقال: يرثها و ترثه من كل شيء ترك و تركت» (صدوق، ۱۴۰۴، ۳۴۹).

۲- در طرف مقابل فقها به این روایت مجموعه‌ای از ایرادات سندی و دلالی وارد کرده‌اند که بحث در این خصوص به جای خود ارجاع داده می‌شود ر.ک. (شکاری و فولادی سوادکوهی، ۱۳۸۶، ۷۳-۸۱).

دختر در عرف وجود ندارد لذا این حمل مخالف دارد خصوصاً اینکه برای حمل بر زوجه ذات ولد قرینه نیز ذکر کرده‌اند.^۱

ب) صفوان از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انگشتر امام صادق (علیه السلام) را قیمت‌گذاری کردند و پدرم آن را از آنها به هفت سکه گرفت. پرسیدم: هفت درهم؟ فرمودند: هفت دینار.»^۲

در سند این روایت سهل بن زیاد واقع شده که نجاشی (نجاشی، همان، ۱۸۵) و شیخ طوسی (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۱۴۲) صراحتاً او را تضعیف کرده‌اند. شهید اول، شهید ثانی، محقق اردبیلی، فاضل آبی، محقق حلّی و سید محمد عاملی نیز او را ضعیف دانسته‌اند (ربانی، همان، ۲۱۶). در طرف مقابل برخی از فقهای متأخر به دفاع از او برخاسته و سعی در اثبات وثاقت ایشان با توسل به برخی قرائن و وجوه نموده‌اند^۳ (بهبهانی، ۱۴۱۷، ۶۶۲؛ بحرالعلوم، ۱۳۶۳، ۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۲، ۷۴ و ۸۸؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ۱۴۷). در نظر اینان وثاقت حاصل از این قرائن و امارات کمتر از اطمینان حاصل از توثیق اصحاب رجال نیست.

طبق این روایت امام موسی کاظم علیه السلام انگشتر پدر بزرگوار خویش را در مقابل هفت دینار تملک نمودند؛ حال آنکه انگشتر میت جزو حبوه بوده و حسب ظاهر روایات و نظر مشهور پرداخت آن به پسر بزرگتر واجب است، لذا روایت مزبور صراحت در نفی تعلق انگشتر (و سایر اموال) به پسر بزرگتر دارد. ممکن است بیان گردد که اتفاقاً این روایت نه تنها نافی حبوه نیست بلکه مثبت آن نیز می‌باشد؛ النهایه دال بر این است که قیمت انگشتر

۱- مقطوعه ابن اذینه (فی النساء اذا كان لهن ولد أعطين من الرباع) شاهد این حمل است. نگارنده در تحقیقی مستقل به بررسی این تأویل و استناد به مقطوعه مذکور پرداخته است (عمید زنجانی و فولادی سوادکوهی، ۱۳۹۰: ۱۷۷-۱۹۵).

۲- سهل بن زیاد عن محمد بن عیسی عن صفوان عن أبي الحسن الرضا ع قال: «قَوْمُوا خَاتَمَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَخَذَهُ أَبِي مِنْهُمْ بِسَبْعَةِ قَالٍ قُلْتُ بِسَبْعَةِ دَرَاهِمٍ قَالَ بِسَبْعَةِ دَنَانِيرٍ» (کلینی، ۱۳۶۷ (ب)، ۴۷۰).

۳- این قرائن عبارتند از: ۱. شیخ او را در کتاب رجال توثیق نموده است. ۲. بزرگان اصحاب حدیث مانند کلینی و صدوق بر او اعتماد نموده‌اند. ۳. اصحاب حدیث از او زیاد روایت کرده‌اند. ۴. روایت او در اصول و فروع کافی بسیار است. ۵. روایات او غالباً از طعن و ضعف خالی است. ۶. روایات او ارتفاع و تخلیط وجود ندارد. ۷. از مشایخ اجازه است. ۸. اصل در تضعیف او احمد بن محمد بن عیسی الاشعری است و حال او در تضعیف و اتهام معلوم است (ربانی، همان: ۲۱۹).

(و سایر اموال) می‌بایست به سایرین پرداخت گردد و این همان قول سید مرتضی است که شیخ مفید آن را به جماعتی از علمای مذهب امامیه اسناد می‌دهد (شیخ مفید، ۱۴۲۴، ۱۲۸).

در پاسخ باید گفت که اولاً در تعلق انگشتر و سایر اموال به پسر بزرگتر میان فقهای اصل حکم را پذیرفته‌اند اختلافی نیست و اگر در فروضی حکم را منتفی دانسته‌اند، به دلیل شبهه مفهومی در عنوان «ولد اکبر» بوده است ثانیاً فرزند بزرگتر امام جعفر صادق (ع)، اسماعیل بن جعفر بوده و نه امام موسی علیه السلام؛ لذا این توجیه از اساس باطل است و این روایت آشکارا دلالت بر عدم تعلق انگشتر و سایر اموال به پسر بزرگتر دارد و الاً قیمت گذاری از طرف ورثه و اخذ آن توسط یکی از فرزندان چه معنایی دارد؟!

ممکن است این روایت حمل بر این فرض شود که فرزند بزرگتر به میل خود انگشتر را فروخته است و از این حیث منافاتی با تعلق این اموال به پسر بزرگتر ندارد؛ او مالک این اموال است و می‌تواند آن را به دیگری بفروشد. لیکن این توجیه نیز اولاً، می‌بایست دارای دلیل و مستند تاریخی و قابل قبول باشد چون مربوط به یک حقیقت تاریخی است و شاهی برای این ادعا وجود ندارد ثانیاً، مخالف عبارات موجود در خود روایت است که صراحتاً امام می‌فرمایند که ورثه انگشتر را قیمت گذاری کرده‌اند و این نکته از صیغه جمع در روایت بر می‌آید. همچنین است لفظ «منهم» که دلالت بر تعلق انگشتر به تمام ورثه دارد چه اینکه حسب ظاهر، معوض به تمامی ورثه پرداخت شده است.

ملاحظه می‌گردد که این روایات نیز در کنار آیات قرآن نصّ در نفی حبه می‌باشند. حسب روایات عرضه اخبار بر قرآن تقدّم با این دسته از روایات خواهد بود (خوبی، ۱۴۱۷، ۲، ۳۵۷ به بعد؛ فضل الله، بی‌تا، ۶۶ و ۶۷). در حدوث تعارض میان ادله نیز نظر به کثرت یک طرف و قلّت ادله طرف دیگر نمی‌شود و ملاک، اصل وقوع تعارض است و صرف کثرت نیز دلیل نیست.^۲

۱- برای نمونه امام صادق (ع) خطاب به محمد بن مسلم می‌فرماید: «هر حدیثی چه راوی آن نیکو کردار باشد چه بد کردار اگر موافق با قرآن باشد بپذیر و اگر مخالف با قرآن است نپذیر» (بروجردی، ۱۳۹۹، ۱، ۲۶۰). همچنین از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «هر چه از من موافق قرآن نقل شد آنرا گفته ام و هر چه مخالف با آن نقل شده است، آنرا نگفته‌ام» (همان، ۲۶۳).

۲- «لأن كثرة العدد ليست من مرجحات باب التعارض ما لم تصل الكثرة إلى حد التواتر، أو قريباً منه، بما يعث علي الاطمئنان بخطأ معارضها أو كذبه...» (همان: ۶۸).

ادعای تواتر روایات مفید حبوه که برخی مطرح نمودند قابل پذیرش نیست. سید مرتضی که از متقدمین بوده و بر کتب و اصول و قرائن موجود در زمان معصوم قرب و احاطه بیشتری داشته است صراحتاً این روایات را اخبار آحاد می‌داند (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ۱، ۲۵۷). برخی دیگر نیز به این امر تصریح کرده‌اند (آل بحرالعلوم، همان، ۳۰۴ و ۳۰۶)؛ در کنار اینکه این ادعا در میان هشتاد کتاب فقهی استدلالی صرفاً از طرف یکی از متأخرین مطرح شده است^۱ (طباطبایی، ۱۴۰۹، ۱۹۷).

ادعای اجماع نیز در این خصوص مورد تمسک قرار گرفته است حال آنکه اولاً اجماع محقق نیست و صاحب دعائم الاسلام با این حکم مخالف است و اجماع ائمه و امت را بر نفی حبوه می‌داند (تمیمی، همان، ۳۹۳-۳۹۶) ثانیاً ادعای اجماعات با یکدیگر در تعارض است. برخی آن را صرفاً بر اصل حکم دانسته‌اند (نراقی، همان، ۲۰۶)، برخی بر اصل حکم و تعلق آن بر سه مورد یعنی انگشتر، قرآن و شمشیر (سید مرتضی، همان) و برخی نیز بر اصل حکم و تعلق آن بر چهار مورد، مشهور می‌دانند (حسینی عاملی، همان، ۱۳۵). اخذ به قدر متیقن از اجماع نیز موجب خروج آن از مبنای حجیت آن خواهد بود (آل بحرالعلوم، همان، ۱۰۲). ثالثاً این اجماعات محققاً مدرکی است و از این حیث ارزش دلیل مستقل را ندارد.

برخی در مورد این حکم، ضروری مذهب را نیز ادعای نموده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۲، ۳۴۹). در این خصوص بیان شده (فضل الله، همان، ۳۷)، که مسائلی از این قبیل که اجتهادی- نظری و ناشی از مدارک معروف و موجود می‌باشد (هرچند کثیری از فقها نیز بدان قائل باشند) داخل در بحث ضروری مذهب نمی‌گردند خصوصاً با وجود فقهایی که این حکم را نپذیرفته‌اند یا در ادله آن شک کرده‌اند (تمیمی، همان؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۲ (ب)، ۲۶۶؛ اردبیلی، همان، ۳۸۴).

برخی نیز ادعا نموده‌اند که حبوه مأثور از سنت رسول خدا بوده و ائمه (ع) به این حکم و اختصاص این اموال به پسر بزرگتر عمل نموده‌اند^۲ (مفید، ۱۴۲۴، ۱۲۸). لذا نباید تردیدی در

۱- خود ایشان در جای دیگر روایات را در حد استفاضه می‌دانند (همو، ۱۴۱۲، ۳۹).

۲- صاحب دعائم الاسلام پس از رد روایات، در مقام تأویل آنها این وجه را بیان می‌دارد (تمیمی مغربی، همان، ۳۹۵ و ۳۹۶).

روایات وارده و تخصیص عمومات کتاب با آنها روا داشت. لیکن اولاً بیان شد که امام موسی کاظم، پسر بزرگتر امام جعفر صادق (ع) نبودند؛ همچنین است نسبت به امام هادی (ع)؛ لذا تعلق حبوه به پسر بزرگتر، در خصوص ایشان و همچنین در مورد امام حسن (ع) نسبت به امام حسین (ع) منتفی است. ثانیاً روایت اخیر، به نحو صریح دلالت بر این مطلب داشت که انگشتر امام صادق نه متعلق به پسر بزرگتر بلکه نصیب تمام ورثه بود و امام موسی کاظم (ع) سهام سایر ورثه از آن را به ایشان پرداخت کردند. ثالثاً این که این حکم سنت رسول خدا باشد مصادره به مطلوب و بی معنی است؛ چرا که محل نزاع بر این است که آیا این روایات مستند به سنت قطعی می‌باشند یا خیر؟ که ما به دلایلی که ذکر کردیم روایات وارده در این خصوص را قابل تمسک نمی‌دانیم؛ پس نمی‌توان عین ادعا و متنازع فیهِ را دلیل قرار داد. همچنین ایشان پسر بزرگتر نداشتند تا بحث فعل معصوم و حجیت آن مطرح گردد رابعاً این که امیر المومنین نسبت به امام حسن (ع) چنین عمل نموده باشند، به فرض صحت، اجنبی از مقام است؛ چه اینکه هر فرد تا زمانی که در قید حیات است بر اموال خود مسلط بوده و می‌تواند اموال خود را به یکی از ورثه آتی خود یا ثالثی هبه یا صلح کند؛ یا اینکه وقف امام معصوم نموده باشند که از هر امام به امام بعدی خواهد رسید و جزو ماترک نخواهد بود. حال، این امکان به فرض حدوث، چه ارتباطی به مسأله حبوه دارد؟! همچنین است امکان وصیت نسبت به یک سوم از اموال که شمشیر، لباس، قرآن و سایر اموال می‌توانند جزو آن و برای هر فردی و از جمله پسر بزرگتر باشد. اینکه امام نسبت به فرزندان چنین کردند، چگونه به مسأله حبوه که شرط ضروری آن، فوت پدر و اخراج وصیت و اختصاص این اموال به پسر بزرگتر به واسطه حکم شرعی و جعل مستقیم شارع (و نه تملیک پدر یا وصیت) می‌باشد، ارتباط دارد؟! در کنار اینکه از برخی روایات بر می‌آید که عملکرد معصوم رابطه‌ای با مسأله حبوه ندارد.

۱- «علی بن عیسی فی کشف العمه قال قال الحسن بن علی الوشاء سألت مولانا أبا الحسن علی بن موسی الرضا ع هل خلف رسول الله ص غیر فدک شیئاً فقال أبو الحسن ع إن رسول الله ص خلف حیطاناً بالمدينة صدقة و خلف سیئه أفراس و ثلاث نوق الغنماء و الصهباء و الدبیاج و بعلتین الشهباء و الدلأل و جمارة البغفور و شاتین خلوتین و أربعین ناقة خلوباً و سیفه ذأ الفقار و درعه ذات الفضول و عمامته السحاب و جبرتین یمائتین و خاتمه الفاضل و فضیبه الممشوق و مراتب من لیف و عباءتین قطوائتین و مخاداً من آدم فصار ذلک إلی فاطمة ع ما خلا درعه و سیفه و عمامته و خاتمه فإنه جعلها لأمیر المؤمنین ع» (عاملی، ۱۴۰۹، ۱۰۳).

گفتار سوم: استحسان و مسأله حبوه

برخی از فقها در مقام قناعت عقلی و درونی برای این محرومیت وجوهی را مطرح نموده‌اند که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

بند نخست: اکرام پسر بزرگتر و حق سرپرستی او بر خانواده

برخی از فقها بیان نموده‌اند که این اختصاص جهت تعظیم و اکرام به پسر بزرگتر در میان سایرین نسبت به حکم حبوه است که همانند عوض قیام او به قضاء نماز و روزه پدر می‌باشد (کلباسی، همان، ۱۰۶؛ شوشتری، همان، ۴۲۱). سپس از این امر نتیجه گرفته‌اند که غیر رشید که در معنای عام خود شامل مجنون و صغیر نیز می‌گردد و غیر امامی مذهب، مستحق این احترام نیستند (همان؛ نجفی، همان، ۱۳۳).

باید دانست این گونه اولویت‌ها با آمدن اسلام از بین رفته و تقدّم یکی از ورثه بر سایرین از احکام جاهلی بوده که نسخ شده است؛ چه تقدّم در تمام ترکّه باشد و چه در برخی از آنها. صرف بزرگتر بودن نیز نمی‌تواند وجهی برای محرومیت سایرین باشد و خداوند ضابطه را در تقسیم ماترک و بعد از اخراج وصیت و دین، اقریبیت قرار داده نه جنسیت یا سن. موضع شارع در خصوص این مطلب با ملاحظه آیات ارث واضح است.

ممکن است این وجه چنین تقریر گردد که بحث بر صرف بزرگتر بودن فرزند نیست بلکه بزرگتر بودن اماره و نشانه سرپرستی است که او بر خانواده بعد از فوت پدرش دارد (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۱۶۹ و ۱۷۰؛ سیدمرتضی، همان، ۵۸۳؛ حلی، ۱۴۰۷، ۴، ۳۷۹)؛ لذا این اموال که یادگار سرپرست سابق می‌باشد به سرپرست بعدی خانواده تخصیص می‌یافت تا به شئون و وظایف سرپرست سابق در حدّ امکان عمل کند و سایرین حرمت او را مانند حرمت پدرشان نگاه دارند و از این طریق میان اعضای خانواده که تا چند دهه قبل پر جمعیت نیز بودند وحدت حاکم گردد (سبزواری، همان، ۱۲۵). اختصاص این اموال موجب می‌گردد تا از یک طرف خود او در مقابل این سؤال که چه شد سایرین از این اموال محروم گردیدند، همواره وظایف سرپرستی خود را به یاد آورد و به انجام آنها قیام نماید و از طرف دیگر سایر اعضای خانواده نیز خود را در مقابل فردی ببینند که خدا بر او تکریم کرده و

مدیریت او را بر خانواده تشریح کرده است؛ لذا احترام دو چندان برای او و تصمیماتش قائل گردند؛ همانگونه که برای پدر قائل بودند.

انصاف این است، اصل مطلبی که بیان شده (یعنی لزوم سرپرستی برای خانواده و اولویت مردان واجد شرایط نسبت به زنان)، مطابق آیه کریمه «الرجال قوامون على النساء» و نکاتی که فقها حول آن بیان نموده‌اند، می‌باشد؛ لیکن نمی‌توان میان این دو حکم رابطه و تقابلی مطرح کرد و نهایتاً ارتباط میان این دو حکم از حدود ظن فراتر نمی‌رود که دلیلی برای حجیت آن در دست نیست و مشمول عمومات ناهی ظن می‌شود^۱.

همچنین این حکمت یا علت، اقتضای این را دارد که پسر بزرگتر، عاقل، بالغ و رشید باشد در حالی که روایات مفید حرمان از این قیود خالی‌اند؛ خصوصاً اینکه غلبه‌ای در خصوص جنسیت، بلوغ و رشد فرزندان که پدر خویش را از دست می‌دهند وجود ندارد و حتی ممکن است نظر به غلبه حدوث فوت در سنین بالاتر، این حکمت یا علت در غالب موارد بی‌وجه باشد. خود سید مرتضی نیز حکم را مقید به این شرایط حداقل برای سرپرستی خانواده ننموده است. بسیاری از فقها نیز این موارد سه گانه را شرط ندانسته‌اند (آبی، همان، ۴۵۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۳، ۳۶۲؛ شهید ثانی، بی تا (الف)، ۳۳۷؛ آل بحر العلوم، همان، ۳۹۵؛ نراقی، همان، ۲۲۹ و ۲۳۰)؛ خصوصاً اینکه فقهایی که این شرایط را در پسر بزرگتر پذیرفته‌اند غالباً نظر به تقابل حبوه با قضاء صوم و صلاه پدر داشته‌اند و نه سرپرستی ایشان بر خانواده (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۶۸۴؛ طوسی، ۱۴۰۸، ۳۸۷؛ ابن ادریس، ۱۴۰۵، ۲۵۸). برخی نیز در فرض تعدد و هم سن بودن پسران، قائل به سقوط حبوه گردیده‌اند (طوسی، بی تا، ۶۳۴؛ ابن براج، همان، ۱۳۲؛ ابن حمزه، همان، ۳۸۷؛ فخرالمحققین، همان، ۲۱۴؛ کلباسی، همان، ۱۱۳ و ۱۱۴؛ اراکی، همان، ۷۴). در حالی که در لزوم سرپرستی خانواده در چنین فرضی تردید نیست. همچنین است فرضی که پسر بزرگتر ممنوع از ارث باشد (کلباسی، همان، ۱۵۵).

۱- «ان الظن لا یعنی من الحق شیئاً» - «لا تقف ما لیس لک به علم»

از طرف دیگر بحث از علت یا حکمت حکم، فرع بر ثبوت اصل حکم است^۱ و برای اثبات حبوه که مستلزم محرومیت سایر ورثه از برخی اموال و تصرف در اموالی است که خصوصاً افراد صغیر نیز در آن سهیم می‌باشند، نمی‌توان به وجوهی این چنینی استناد نمود و تصرف در مال غیر و خصوصاً صغیر را که خداوند در قرآن آن را به شدیدترین وجوه ممنوع و حرام نموده،^۲ تجویز کرد؛ بویژه در مواردی که عمده ماترک همین اموال باشد.

بند دوم: وجوب قضاء نماز و روزه پدر بر پسر بزرگتر

عده‌ای از فقهای امامیه اختصاص برخی از ماترک را به پسر بزرگتر، عوض وظیفه او در قیام به قضای نماز و روزه فوت شده از جانب متوفی (پدر) دانسته و از این طریق کوشیده‌اند تا این حکم را توجیه نمایند (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۱۰۴؛ شیخ طوسی، بی‌تا، ۶۳۲؛ ابن براج، ۱۴۰۸، ۲، ۱۳۲؛ علامه حلی، ۱۳۶۸، ۲۱۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ۸۲۶؛ عاملی، بی‌تا، ۳۹۵؛ نجفی، همان، ۱۳۳؛ فاضل هندی، همان، ۴۲۰).

در طرف مقابل بسیاری از فقها این تقابل را نپذیرفته‌اند (نراقی، همان، ۳۳۷؛ جزایری، همان، ۳۶۴ و ۳۶۵؛ آل بحر العلوم، همان، ۳۳۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۲، ۳۵۰؛ فیض کاشانی، همان، ۳۳۰؛ اراکی، همان، ۷۵؛ کلباسی، همان، ۱۱۲). در رد این وجه چنین گفته شده که نه در روایات وجوب قضای صوم و صلاه پدر بر پسر بزرگتر از این تقابل نشانه‌ای وجود دارد و نه در روایات مفید حرمان این شرط اخذ شده است (فاضل مقداد، همان، ۱۶۸ و ۱۶۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۲، ۳۵۰؛ اراکی، همان، ۷۵). اگر وجود شمشیر، انگشتر و امثال آن در وجوب قضای نماز و روزه و یا قیام به این وظیفه از طرف پسر بزرگتر برای اعطای حبوه تشریح شده بود، حتماً می‌بایست در یکی از دو دسته روایات بدان اشاره می‌شد و حال آنکه چنین نیست؛ لذا تقابل این دو حکم، دلیلی ندارد و نمی‌توان از آن حکم شرعی استنباط کرد؛ از جمله شرطیت عقل، بلوغ (کلباسی، همان). اگر حکم حبوه به چنین شروطی مقید بود، حتماً

۱- «.. بالجمله، إذا ثبت الحكم من المعصومین علیهم السلام فلا استبعاد، و لا یحتاج إلى فهم العله و هو ظاهر، و إنما الکلام فی ثبوت ذلك» (اردبیلی، همان، ۴۵۰).

۲- «إنّ الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً کما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً» آیه ۹ سوره نساء.

می‌بایست در روایات بیان می‌گردید؛ خصوصاً اینکه روایات در مقام بیان خصوصیت فرزندی که این اموال به او می‌رسد به صرف بزرگتر بودن او اکتفا نموده‌اند؛ ضمن اینکه برخی از فقها در ادله وجوب قضای نماز و روزه پدر بر پسر بزرگتر مناقشه کرده و آن را نپذیرفته‌اند (صادقی تهرانی، ۱۴۲۵ (الف)، ۱۶۶).

برخی از فقها ضمن ردّ این تقابل، احتمال اینکه حکمت تشریح حبه را که به این وجه بازگردد، پذیرفته‌اند (بحرانی، بی‌تا، ۵۰۳؛ فیض کاشانی، همان؛ آل بحر العلوم، همان؛ سبزواری، همان، ۱۲۱؛ جزایری، همان). لیکن این امر صرفاً بر اساس ظنّ شخصی است و اگر باب چنین قیاسی در احکام بازگردد می‌توان گفت با توجه به اینکه اکثر زنان حداقل برای یک بار موفق به ازدواج دائم می‌گردند، لذا محرومیت زوجه از اموال غیرمنقول که نظر مشهور فقهای امامیه است، در مقابل سهولتی است که برای ایشان در زمان عادت زنانگی در سقوط نماز و روزه در نظر گرفته شده است. سپس از این تقابل این شرط را استخراج کرد که زوجه‌ای از ارث اموال غیرمنقول محروم است که بالغ باشد! (چه این که عدم وجوب نماز و روزه بر غیر بالغ سهولتی عام بوده و اختصاص به زنان ندارد ولی سقوط آنها بعد از بلوغ، سهولتی زائد در حق ایشان است) و یا اینکه حکم به ردّ سهام زوج را در فرض فوق، در مقابل حکم جهاد مردان قرار داد و شرط بلوغ و عقل را در ردّ مازاد بر یک دوّم به زوج استخراج نمود! چه اینکه جهاد بر صغیر و مجنون واجب نشده است. آیا می‌توان به چنین تقابلی در احکام مقید بود!؟

نتیجه

در فقه شیعه حکم اختصاص برخی اموال به پسر بزرگتر (مسأله حبوه)، مستند به روایاتی است که در این خصوص وارد شده است. این روایات علاوه بر ضعف سندی برخی از آنها، با آیات هفتم، یازدهم و دوازدهم سوره نساء مخالفند و از حدّ تخصیص عمومات آن فراتر رفته و قابلیت جمع عرفی با آیات را ندارند؛ همچنین با روایاتی منصوص که سهم الارث برخی از ورثه را در تمام ماترک دانسته‌اند تعارض دارد. اجماع ادعایی نیز به فرض تحقق اصل آن، مدرکی است. شهرت و ادعای ضرورت مذهب نیز نمی‌تواند دلیل متیقنی برای پذیرش این حکم باشد. آنچه مطابق احتیاط علمی و انتساب حکم به خداوند خواهد بود، اتباع از دلیل یقینی (قرآن) است.^۱ شایسته است ماده ۹۱۵ قانون مدنی که مفید اختصاص حبوه به پسر ارشد متوفی بوده و امروزه نیز کمتر مورد ابتلای عموم است، از مجموعه قانون مدنی حذف گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- شهید ثانی پس از بررسی تمام جوانب مسأله در پایان رساله خویش بیان می‌دارد: «... و أعلم أن الاولى عندی لمستحق الحبوه أن لا يأخذ منهم شيئاً لكثرة ما يرد عليها من الشبهات بحيث لا يكاد يسلم فرد من أفرادها...» (شهید ثانی، بی‌تا (الف)، ۲۵۳). تقابل دو دیدگاه اصولی و اخباری در مسأله حبوه قابل توجه است. به عبارت مرحوم جزایری عنایت شود که می‌نویسد: «... و بهذا يتبين أن الاقتصار على الاربعه كما فعله الاكثر غير جيد على أن الحكم من منفردات أصحابنا خلافاً للقوم و في تكثير الخلاف لهم تكثير الرشد كما سبق...» (جزایری، همان، ۳۶۴). در مقابل این دیدگاه، نظر محقق اردبیلی است که در کمال ائقان بعد از تأمل در ادله بیان می‌دارد: «... و صراحة الآيات في قسمه الموارث على خلاف مقتضى الاخبار و إختلافها فإن في بعضها : السيف و السلاح و في أخرى: السيف و الرحل و الثياب و في بعضها أربعة: السيف و المصحف و الثياب و الخاتم و في بعضها زياده الدرع و في بعضها معها: الرحل و الراحله و الكتب، كما رأيتها و كذا العبارات. و إن الموجود في أصح الاخبار ما لا يوجد القائل به، و غيرها لا يخلو من تصور ما فتائل. و إن العقل و النقل يدلان على وجوب اتباع الدليل اليقيني و هو القرآن إلا أن يثبت ما يوجب النقل عنه و هنا النقل ما هو ثابت لما عرفت ما في الدلالة و سند البعض، و عدم القول ببعضها» (اردبیلی، همان، ۳۸۴). یکی در تکثیر خلاف می‌کوشد و دیگری به «شاهراه اتحاد» می‌پیوندد.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید
- ۲- آبی، حسن بن ابی طالب، (۱۴۰۸)، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۳- آل بحر العلوم، سید محمد، (۱۴۰۳)، *بلغه الفقیه*، ج ۳، قم: انتشارات صادق.
- ۴- ابن زهره، حمزه بن علی، (۱۴۱۷)، *غنیة النزوع*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۵- اراکی، محمد علی، (۱۴۱۳)، *رساله فی الارث*، قم: مؤسسه در راه حق.
- ۶- اردبیلی، أحمد بن محمد، (۱۴۱۴)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازهار*، ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۷- اردبیلی، محمد بن علی، (۱۴۰۳)، *جامع الرواه و إزاحه الإستباهات فی الطرق و الاسناد*، ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ۸- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۵)، *الوصایا و الموارث*، قم: کنگره جهانی شیخ مرتضی انصاری.
- ۹- بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (۱۴۰۴)، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۰- بحر العلوم، سید مهدی، (۱۴۰۶)، *الدره النجفیة*، بیروت، دارالزهراء.
- ۱۱- بحرانی آل عصفور، محمد بن حسین، (بی تا)، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع*، قم، مجمع البحوث العلمیه.
- ۱۲- بحرانی آل طعان، احمد بن شیخ صالح، (۱۴۱۹)، *الرسائل الاحمدیه*، قم، دارالمصطفی لاجیاء التراث.
- ۱۳- بروجردی، حاج آقا حسین، (۱۴۱۳)، *تقریرات ثلاث*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۴- -----، (۱۳۹۹)، *جامع احادیث الشیعہ*، ج ۱، قم، المطبعه العلمیه

- ۱۵- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، (۱۴۱۰)، *المقنعه*، قم: موسسه نشر اسلامی.
- ۱۶- -----، (۱۴۱۳)، *المسائل الصاغانیه*، قم: کنگره هزاره شیخ مفید.
- ۱۷- -----، (۱۴۲۴)، *تفسیر القرآن المجید*، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۸- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، (۱۳۸۳)، *دعائم الاسلام*، ج ۲، قاهره: دار المعارف.
- ۱۹- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، (۱۴۱۶)، *مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام*، ج ۱۳، قم: المعارف الاسلامیه.
- ۲۰- -----، (بی تا) (الف)، *الرسائل*، قم: منشورات مکتبه بصیرتی، چاپ سنگی.
- ۲۱- -----، (۱۴۱۴)، *حاشیه الارشاد*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۲۲- -----، (بی تا) (ب)، *روضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه*، بی جا.
- ۲۳- جزایری، سید عبد الله، (بی تا)، *التحفة السنیة فی شرح نخبه المحسنیه*، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس، شماره ۲۲۶۹.
- ۲۴- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، تهران: گنج دانش.
- ۲۵- -----، (۱۳۸۷)، *المدونه*، تهران: گنج دانش.
- ۲۶- حسینی عاملی، محمد جواد، (بی تا)، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، ج ۸، چاپ سنگی.
- ۲۷- حلبی، اَبی الصلاح، (بی تا) *الكافی فی الفقه*، اصفهان، مکتبه امیر المومنین.
- ۲۸- حلّی، ابی القاسم (محقق حلّی)، (۱۴۰۹)، *شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۴، تهران: انتشارات استقلال.
- ۲۹- -----، (۱۴۱۰)، *مختصر النافع فی فقه الامامیه*، تهران: انتشارات بعثت.

- ۳۰- -----، (۱۴۱۲)، *النهايه ونكتها*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳۱- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (۱۳۶۸)، *تبصره المتعلمین فی أحكام الدین*، تهران: انتشارات فقیه.
- ۳۲- -----، (۱۴۱۳)، *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، ج ۳، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۳۳- -----، (۱۴۱۰)، *إرشاد الاذهان الی أحكام الايمان*، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۳۴- -----، (بی تا)، *تحریر الاحکام الشریعه الی مذهب الامامیه*، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت.
- ۳۵- -----، (۱۴۱۹)، *مختلف الشیعه*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۳۶- -----، (۱۴۲۱)، *تلخیص المرام فی معرفه الاحکام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۳۷- -----، (۱۴۱۷)، *خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال*، قم، مؤسسه نشر ایلامی.
- ۳۸- حلّی، محمد بن حسن (فخر المحققین)، (۱۳۸۷)، *ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد*، ج ۴، قم: المطبعه العلمیه.
- ۳۹- حلّی، محمد بن ادریس (ابن ادریس)، (۱۴۰۵)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۳، قم: انتشارات علم الهدی.
- ۴۰- حلّی، یحیی بن سعید، (۱۴۰۵)، *الجامع للشرایع*، قم: مطبعه العلمیه.
- ۴۱- حلّی، أحمد بن فهد، (۱۴۰۷)، *المهتدب البارع*، ج ۴، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۴۲- حلّی، حسن بن علی بن داود، (۱۳۹۳)، *رجال* (معروف به رجال ابن داود)، نجف، منشورات مطبعه الحیدریه.
- ۴۳- خاجوئی، محمد اسماعیل، (بی تا)، *الرسائل*، ج ۲، بی جا، دار الكتاب الاسلامی.

- ۴۴- خوانساری، سید محمد، (۱۴۰۵)، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، ج ۵، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۴۵- خوئی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۰)، *منهاج الصالحین*، ج ۲، قم: مدینه العلم.
- ۴۶- -----، (۱۴۱۳)، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱ (الف) و ۴ (ب) و ۵ (ج) و ۱۳ (د) و ۱۵ (ه) و ۱۷ (و) و ۷ (ز) و ۱۴ (ح)، قم.
- ۴۷- -----، (۱۴۱۷)، *مصباح الاصول* (به قلم سید محمد بهسودی)، ج ۲، قم، انتشارات داوری.
- ۴۸- رازی، ابو الفتوح، (۱۴۰۸)، *روض الجنان و روح الجنان*، ج ۵، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
- ۴۹- راوندی، قطب الدین، (۱۴۰۵)، *فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام*، ج ۲، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ۵۰- رثانی، محمد حسن، (۱۳۸۴)، *بررسی نظریات رجالی امام خمینی*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۵۱- روحانی، سید محمد، (۱۴۱۸)، *منهاج الصالحین*، کویت، مکتبه الالفین.
- ۵۲- روحانی، سید محمد صادق، (۱۴۰۴)، *منهاج الصالحین*، سازمان چاپ مهر، بی جا.
- ۵۳- زین الدین، محمد امین، (۱۴۱۳)، *کلمه التقوی*، قم، سید جواد وداعی.
- ۵۴- سائیس، محمد علی، (بی تا)، *تفسیر آیات الاحکام*، بی جا.
- ۵۵- سبحانی، جعفر، (۱۴۱۵)، *نظام الارث فی شریعه الاسلامی الفراء*، قم: مؤسسه الامام الصادق.
- ۵۶- -----، (۱۴۲۸)، *کلیات فی علم الرجال*، قم، مؤسسه الامام الصادق.
- ۵۷- سبزواری، محمد باقر، (۱۴۲۳)، *کفایه الاحکام*، ج ۲، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۵۸- سیستانی، سید علی، (بی تا)، *منهاج الصالحین*، بی جا.

- ۵۹- سیوری حلی، مقداد (فاضل مقداد)، (۱۴۱۹)، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، ج ۲، بی جا، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- ۶۰- -----، (۱۴۰۴)، *التنقیح الرائع فی شرح مختصر النافع*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ۶۱- شبّر، سید عبدالله، (۱۴۰۷)، *الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین*، ج ۲، کویت، مکتبه الالفین.
- ۶۲- شکاری، روشنعلی و فولادی سوادکوهی، ابراهیم، (۱۳۸۶)، *ادله ارث زوجه از ماترک در قرآن و روایات*، مجله حقوق تطبیقی دانشگاه تهران، شماره ۳.
- ۶۳- شوشتری، محمد تقی، (۱۴۰۶)، *التجعه فی شرح المعنه*، ج ۱۰، تهران، کتابفروشی صدوق.
- ۶۴- صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۱۲)، *تبصره الفقهاء بین الکتاب و السنه*، ج ۱ (الف) و ۲ (ب)، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- ۶۵- -----، (بی تا)، *تفسیر الموضوعی*، ج ۱۶، قم، چاپ افست.
- ۶۶- -----، (۱۴۱۹)، *البلاغ فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات جامعه القرآن.
- ۶۷- صانعی، یوسف، (۱۴۳۱)، *التعلیقہ علی تحریر الوسیلہ*، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
- ۶۸- صیمری، مفلح بن حسن، (۱۴۲۰)، *غایه المرام فی شرح سرائع الاحکام*، بیروت: دارالهادی.
- ۶۹- طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۶، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۷۰- طباطبایی، سیدعلی، (۱۴۱۲)، *ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل*، ج ۱ (الف) و ۲ (ب)، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۷۱- -----، (۱۴۰۹)، *الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ۷۲- طباطبایی، محمد مهدی، (۱۳۶۳)، *الفوائد الرجالیه*، ج ۳، تهران، مکتبه الصادق.

- ۷۳- طباطبایی حکیم، سیدمحسن، (۱۴۱۰)، *منهاج الصالحین*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- ۷۴- طباطبایی حکیم، سید محمد سعید، (۱۴۱۵)، *منهاج الصالحین*، بیروت، دارالصفوه.
- ۷۵- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۷۶- -----، (۱۳۷۷)، *جوامع الجامع*، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۷۷- طرابلسی، عبد العزیز بن البراج، (۱۴۰۸)، *المهذب*، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۷۸- طوسی، خواجه نصیر الدین، (۱۳۸۲)، *الفرائض النصیریة*، فقه اهل بیت، ش ۳۶.
- ۷۹- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (۱۳۶۵)، *تهذیب الاحکام*، ج ۹ (الف) و ج ۱۰ (ب)، قم: دار الکتب الاسلامیه.
- ۸۰- -----، (۱۳۸۷)، *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۴، تهران: مکتبه المرتضویه.
- ۸۱- -----، (۱۴۱۴)، *الخلاص*، ج ۴، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۸۲- -----، (۱۳۹۰)، *الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار*، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۸۳- -----، (بی تا)، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، قم، انتشارات قدس محمدی.
- ۸۴- -----، (۱۴۱۷)، *الفهرست*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۸۵- -----، (۱۴۰۴)، *اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)*، ج ۲، قم، مؤسسه آل البیت.
- ۸۶- -----، (۱۴۱۵)، *رجال*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۸۷- طوسی، محمد بن علی (ابن همزه)، (۱۴۰۸)، *الوسیله الی نیل القضیله*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

- ۸۸- عاملی، شیخ حرّ، (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعه*، ج ۲۶، قم، مؤسسه آل البيت.
- ۸۹- عاملی، بهاء‌الدین محمّد بن حسین، (۱۳۱۹)، *جامع عباسی*، تهران، مؤسسه منشورات فراهانی.
- ۹۰- عمید زنجانی، عباسعلی و فولادی سوادکوهی، ابراهیم، (۱۳۹۰)، *آراء فقهای امامیه در زوجه موضوع محرومیت از برخی ماترک*، فصلنامه حقوق، شماره ۴۱، زمستان ۱۳۹۰.
- ۹۱- فاضل لنکرانی، محمّد، (۱۳۷۴)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله*، ج ۳، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۹۲- فاضل هندی، محمّد بن حسین، (۱۴۱۶)، *کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۹۳- فقحانی، زین‌الدین بن علی، (۱۴۱۸)، *الدر المنظود فی معرفه الصیغ و الايقاعات و العقود*، قم: مدرسه امام عصر.
- ۹۴- فضل الله، محمّد حسین، (بی‌تا)، *ثمار البحر*، بی‌جا.
- ۹۵- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۲۱)، *مفاتیح الشرایع*، ج ۳، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
- ۹۶- فیاض، محمّد اسحاق، (بی‌تا)، *منهاج الصالحین*، ج ۳، قم، مکتبه السماحه الشیخ محمّد اسحاق فیاض.
- ۹۷- قمی، علی بن مومن، (۱۴۲۱)، *جامع الخلاف و الوفاق*، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر.
- ۹۸- کاظمی، جواد بن سعید (فاضل جواد)، (۱۳۶۵)، *مسالك الافهام الى آیات الاحکام*، ج ۳، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- ۹۹- کرکی، علی بن حسین، (۱۴۱۲)، *الرسائل*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۰۰- کلباسی، محمّد ابراهیم، (۱۴۳۱)، *الارث فی فقه الجعفری*، ج ۲، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- ۱۰۱- کلینی، محمّد بن یعقوب، (۱۳۶۷)، *الکافی*، ج ۷ (الف) ج ۶ (ب)، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۱۰۲- کیدری، محمّد بن حسین، (۱۴۱۶)، *إصباح الشیعه*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

- ۱۰۳- مجلسی، مولی محمدباقر (مجلسی ثانی)، (۱۴۰۴)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل رسول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۰۴- -----، (۱۴۰۶)، *ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۱۰۵- مجلسی، مولی محمد تقی (مجلسی اول)، (۱۴۰۶)، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، قم، مؤسسه کوشانیور.
- ۱۰۶- مکی عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، (۱۴۱۱)، *لمعه دمشقیه*، قم: دار الفکر.
- ۱۰۷- -----، (بی تا)، *الدروس الشرعیه*، ج ۲، قم: نشر آثار اسلامی.
- ۱۰۸- منتظری، حسینعلی، (۱۴۱۳)، *الاحکام الشرعیه*، قم: نشر تفکر.
- ۱۰۹- موسوی البغدادی، علی بن الحسین (سید مرتضی)، (۱۴۱۵)، *الانتصار*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۱۰- -----، (۱۴۰۵)، *رسائل المرتضی*، ج ۱، قم: دار القرآن الکریم.
- ۱۱۱- موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۶)، *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
- ۱۱۲- -----، (۱۴۱۰)، *الطهاره*، قم، مطبعه مهر
- ۱۱۳- موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، (۱۴۰۹)، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، ج ۷، بیروت: مؤسسه اهل بیت.
- ۱۱۴- -----، (۱۴۱۳)، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، ج ۳۰، قم، مؤسسه المنار.
- ۱۱۵- موسوی غروی، سید محمد جواد، (۱۳۷۷)، *فقه استدلالی در مسائل خلافی*، ج ۱، اصفهان، انتشارات اقبال.

- ۱۱۶- مهرپور، حسین، (۱۳۷۶)، *بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران*، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۱۷- نجاشی الاسدی، ابو العباس، (۱۴۱۶)، *رجال*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۱۸- نراقی، أحمد بن محمد، (۱۴۱۹)، *مستند الشیعه*، ج ۱۹، قم: مؤسسه آل البيت.
- ۱۱۹- نجاشی الاسدی، ابو العباس، (۱۴۱۶)، *رجال*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ۱۲۰- نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۸)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۳۹، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۱۲۱- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، (۱۴۱۶)، *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۱۲۲- واسطی بغدادی، أحمد بن حسین (ابن غضائری)، (۱۴۲۲)، *الرجال*، قم، دار الحدیث.
- ۱۲۳- وحید بهبهانی، محمد باقر، (۱۴۱۷)، *حاشیه مجمع الفائدة و البرهان*، قم، مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی.
- ۱۲۴- هروی اصفهانی، محمدتقی، (۱۴۲۸)، *المیراث لجمع الوراثة*، فقه اهل بیت، ش ۴۶.